

همه چیز باید تغییر کند

اشعیا 29:17-24



17 آیا در اندک زمانی لبنان به بوستان بدل خواهد شد، و بوستان، جنگل به شمار خواهد آمد؟ 18 در آن روز، ناشنویان کلام طومار را خواهند شنید، و چشمان نابینایان از میان ظلمت و تاریکی خواهد دید. 19 مسکینان بار دیگر در خداوند شادی خواهند کرد، و آدمیان نیازمند در قدوس اسرائیل وجد خواهند نمود. 20 زیرا که ستمکیشان هلاک خواهند شد، تمسخرگران نابود خواهند گردید، و شرارت‌پیشگان منقطع خواهند گشت، 21 آنان که انسانی را به سخنی مجرم می‌سازند، برای آن که در محکمه حکم می‌کند دام می‌گسترند، و به ادعای باطل حق بی‌گناه را پایمال می‌کنند. 22 از این رو خداوند که ابراهیم را فدیه داده است به خاندان یعقوب چنین می‌گوید: «یعقوب دیگر شرمسار نخواهد شد و دیگر رنگ از رخسار نخواهد باخت. 23 زیرا چون ایشان فرزندان خویش را در میان خود ببینند، فرزندان را که ثمرهٔ دستان منند، نام مرا تقدیس خواهند کرد، و قدوس یعقوب را تقدیس خواهند نمود، و ترس و هیبت خدای اسرائیل را به دل خواهند داشت. 24 آنان که در روح گمراهند فهیم خواهند شد، و گله‌مندان تعلیم خواهند گرفت.»

کسی که به یک راه اشتباهی رفته است را ادم نمی‌تواند به اسانی او را متقاعد بکند و به راه راست بیاورد. یا به زبان ساده تر، این کار انقدر سخت است که انگار ادم بخواد که شترهای کشور عربستان را در خدمت خودش بگیرد. و یا این مسئله را شاید خودتان تا به حال در زندگی خودتان ان را تجربه کرده باشید. یا اصرار های مکرر یک کودک که قصد دارد برادر کوچک خودش را همیشه اذیت کند. و یا یک نوجوانی که بخاطر اینکه با دوست دخترش به سفر ایتالیا برود اصرار دارد که باید این کار را انجام بدهد و برای همین از دوره کار آموزی خودش انصراف می‌دهد. و یا ادم های پیری که به هیچ وجه به سرای سالمندان نمی‌خواهند بروند. و یا سیاستمدارانی که نمی‌خواهند برنامه های اشتباه خودشان را بپذیرند. با این گونه افراد ادم نمی‌تواند به راحتی صحبت بکند. و این کار محال به نظر می‌رسد و مثل ان می‌ماند که به یک نابینا بگویید که بینا شو. و این هیچ موفقیتی و امیدی در پی ندارد. و یا خیلی دشوار تر این است که اگر بخواهیم به یک انسان بی دین بگوییم که تو خدایی داری و تو باید به ان ایمان داشته باشی. در اینجا استفاده کردن از بهترین روش ها و سخن ها هم فایده ای ندارد. و همه ناامید کننده و بی فایده می‌باشند. و بدتر از ان اینکه این گونه ادم ها به صورتی می‌میرند که در اخر هم از اشتباه و اصرار بی جای خودشان هم با خبر نمی‌شوند.

اشعیا پیامبر هم در یک چنین موقعیتی قرار داشت. او می‌توانست در ان زمان قوم اسرائیل را به خوبی ببیند که در یک حالت بسیار بدی از زندگی قرار دارند. او می‌دانست که چه خطری ان قوم را تهدید می‌کند. و او نمی‌خواست که ان را پنهان کند و برای همین دوست داشت که مردم انجا نجات پیدا کنند. او قصد داشت که به همه بگوید که باید شما ها تغییری کنید. یک تغییری باید انجام می‌شد و بایستی همه چیز جور دیگری می‌شد. وگرنه قوم خدا نابود می‌شد و همه چیز از بین می‌رفت. این ایه هایی که ما خواندیم گویای تغییری در زندگی ما می‌باشد و با ان ادم می‌تواند خیلی تغییر بکند ولی مردمان ان زمان دوست نداشتند که به ان گوش کنند. انها می‌خواستند که به هر قیمتی در راه خودشان باقی بمانند حتی اگر به نیستی هم خاتمه می‌یافت. انها فقط نمی‌خواستند که بشنوند الیه اشعیا هم این را می‌دانست که انها قصد گوش کردن را ندارند. ولی او نمی‌توانست ساکت بماند و او می‌بایستی به همه این را اعلام می‌کرد. حال سوال اینجاست که با وجود اینکه اشعیا می‌دانست که انها نمی‌خواهند گوش کنند چرا باز او قصد داشت که این موضوع را به انها بگوید؟ چرا باید او این کار بی فایده را انجام می‌داد و وقت خودش را بی ارزش می‌کرد؟

اولین دلیل ان این بود که ادم نمی‌تواند حقی که در بهشت برای همه وجود دارد را از انها دریغ کند. اشعیا در جلوی در شهر به همه می‌گوید که دیکتاتورهایی وجود دارند که حق نیازمندان را از ان ها دریغ می‌کنند. در ان زمان نه دادگاهی و سیستم دادرسی وجود داشت و برای همین ادم ها می‌بایستی حق خودشان را اینگونه در جلوی در شهر و در مقابل مردم می‌گرفتند. و می‌بایستی با مردم صحبت و بحث می‌شد. اشعیا در ان زمان به این پی برده بود که صحبت های ثروتمندان همیشه مورد قبول قرار می‌گیرد تا صحبت ها ادم های فقیر. و برای همین ان زمان ادم ها برای شاهد خودشان از ادم های پولدار استفاده می‌کردند. و از طرفی از طرف انها امنیت خاطر بیشتری احساس می‌کردند زیرا انها می‌توانستند با سرمایه شان دیگران را حمایت

کنند. ولی در این میان حق و صحبت آدم های فقیر توسط این افراد همیشه کوچک شمرده می شد و از بین می رفت. آدم نمی تواند در برابر این ناعدالتی ساکت بماند و باید یک بار هم که شده با صدای بلند این را فریاد بزند. امروزه هم این ناعدالتی هم وجود دارد و این جهان تغییری نسبت به قبل نکرده است. امروزه هم با وجود دادگاه و سیستم دادرسی اگر کسی وکیل بهتری داشته باشد او برنده دادگاه خواهد بود. ولی در این میان چیز بدتری در این دادگاه اتفاق می افتد و آن هم بر سر کار آمدن قدرت رسانه ها و عقیده کل مردم بر کلام خداوند می باشد. و بدین ترتیب اصل ایمان ما زیر سوال می رود. و نجات ما از طریق عیسی دیگر جدی گرفته نمی شود. برای اینکه همیشه این شک در ما تکرار می شود. و صدای شیطان در نزد مردم همیشه بلندتر از صدای خداوند است. و قدرت شیطان در این دنیا همیشه از طریق انسان ها بیشتر می شود. و دیگر راهی نمی ماند تا آدم او را نتواند دنبال نکند. که در این میان ما نیاز به شخصی داریم که به همه اعلام بکند که این دنیا را خدا آفریده و ما در گناه متولد شده ایم و ما به نجات عیسی از طریق مرگ او در بالای صلیب نیازمندیم. این ایمان نامه ما مسیحیان می باشد که خیلی از مردم ان را به تمسخر می گیرند. ولی ما این کار را انجام می دهیم و اعلام می کنیم که ما به خدای پدر و خدای پسر و روح القدس ایمان داریم. اگر باز هم همه انسان ها بر خلاف ان باشند باز هم ما ان کار را می کنیم. زیرا اگر ما هم همانند دیگران باشیم ، ما هم به بی عدالتی این دنیا بله می گوئیم و در مقابل این بی عدالتی ساکت می مانیم.

و دلایل زیادتری وجود دارد که ما نباید بخاطر انها ساکت بمانیم. اشعیا پیامبر به ما نشان می دهد که چه چیزهای مهمتری وجود دارند. او می دانست که با توجه به سخنان او مردم باز هم بی ایمان باقی می مانند و یا حتی بدتر هم می شوند. ولی او نگاه خودش را از روی خدا بر نداشت و برای همین هم خدا به او یک دید اسمانی اعطا نمود. انسان ها نباید در ناامیدی بسر ببرند و در مسیر اشتباه زندگی کنند. و قلب های انها نباید برای همیشه بسته باقی بمانند. و در اخر عدالت و حقیقت خدا برنده می شود. نابیناها می بینند و ناشنویان می شنوند دیگر و حتی بی ایمان ها ایمان دار می شوند. همه این ها را اشعیا می گوید. او یک تصویر بسیار زیبا از این دنیا به ما نشان می دهد و از یک کویر قرار است یک سرزمین حاصل خیز بیرون آید. و از یک چیز مرده زندگی بوجود می آید. او همه این تصاویر را دیده بود ولی هنوز تجربه نکرده بود. او می توانست امید و مهربانی خداوند را بدون اینکه تجربه کند ، ببیند. هر چند که ظاهر او چیز دیگری را نشان می داد. چه کسی می تواند به همچین ادمی حق بدهد که این حرف ها را بزند، در صورتی که واقعیت چیز دیگری را نشان می دهد. و یا در برابر این همه ناعدالتی ها کسی می تواند امیدی داشته باشد؟ آیا امید می تواند بر واقعیت ناگوار غلبه کند؟ یکی از این دو مسئله باید درست باشد: یا اشعیا کاملا دیوانه شده است یا او کاملا درست می گوید. اگر او حق دارد پس بنابراین خدا به او نشان داده است که چه اتفاقی باید بیافتد. و اگر ان همان خدای زنده است پس او ما را نمی تواند به بیراهه ببرد. و همچنین این امید ما بر همه پلیدی ها و نیروها و عوامل شیطانی پیروز می شود. ای عزیزان چه کسی امروز دوست دارد که ایمان هدیه بدهد؟ چه کسی از شما دوست دارد به ترس ، ناعدالتی ها و به جنگ های اتمی ایمان پیدا کند؟ چرا که ما به اندازه کافی چیزهایی داریم که از انها بترسیم. آیا این ها درست است یا راه دیگری هم وجود دارد؟ در همه ما انسان ها و در برابر این همه سیاست سیاستمداران ، حفره ای در وجود ما قرار دارد که شیطان همیشه در انجا ندای بی امیدی را تنین انداز می کند. و این امر برای یک کسی یک بیماری به حساب می آید و برای کسی دیگر موجب می شود تا کار خودش را از دست بدهد. و یا شخص دیگری محبت خودش را از دست بدهد. آیا آدم می تواند این را بگوید همه دیکتاتورها و دربند بودن ها و زجرها اخرین مرحله از زندگی ما است؟ ولی همه چیز به ان بر می گردد که ما چه چیزی را در خودمان پرورش داده ایم. عیسی می گوید که یک دانه می تواند یک کوه را دربربگیرد. و یا یک دانه تبدیل به یک درخت بزرگ می شود و سایه و امنیت را به همه می دهد. عیسی همان امنیتی است که ما را در برابر تمام ناعدالتی های این دنیا حفاظت می کند. او با صلیب خودش در قلب ما همه پلیدی ها را از بین می برد. ای عزیزان اگر این صلیب ، امرزش گناهان بدهد و یا مرگ را نابود کرده باشد و یا اگر ان بر شیطان پیروز شده باشد پس فقط ان برای ما دیگر کفایت می کند. و ما دیگر نه بیشتر و نه کمتر نیاز داریم. و این را ما با قلب مان نگاه می کنیم. امید ما باید حقیقت داشته باشد زیرا عیسی وجود دارد و او مخالف پلیدی است. و برای همین ما فقط به صلیب نیاز داریم تا به همه ثابت کنیم که ما در مقابل بدی یک امید بزرگی داریم.

در قلب ما این امید زنده است. عیسی فقط در 2000 سال پیش نمرده و زنده نشده است بلکه امروز نیز در بین ما وجود دارد و زنده است. و او با تمام قدرتش وجود دارد تا بر همه پلیدی ها غلبه کند. و این برای ترس ، مرگ و شیطان کافی است.

وقتی که ما در مراسم نان و شراب شرکت می کنیم. باید بدانیم که ان یک پیش غذایی می باشد که ما در ان دنیا با عیسی همسفره می شویم. و او با این کار خودش به ما نشان می دهد که ما نمی توانیم از او جدا باشیم زیرا او اکسیژن لازم ما برای زندگی کردن است. و ما دیگر نباید از این دنیایی که در حال خراب شدن است بترسیم. ما نباید از هیچ ادمی و شیطان و مرگ بترسیم. زیرا ما می توانیم بجای همه انها عیسی را داشته باشیم. و این حقیقت دارد و او هست. آمین